

برگی از تاریخ با گرامی داشت یاد کارگر کمونیست، رفیق اسکندر صادقی نژاد!

امروز دیگر بر کسی پوشیده نیست که با آغاز جنبش مسلحانه در اواخر دهه ۴۰ و با اعلام موجودیت "چریک‌های فدایی خلق" در فروردین سال ۱۳۵۰ تاریخی شکوهمند از جنبش نوین کمونیستی در ایران شکل گرفت. یکی از کمونیست‌هایی که در پروسه این تاریخ پرشکوه پیشرفت و تعالی نقش به سزایی داشت رفیق اسکندر صادقی نژاد کارگر میل لنگ تراش کارخانه "بندار" بود. از اولین برجستگی‌های این رفیق کارگر کمونیست، یاوری فعالانه او با رفیق غفور حسن پور، مؤسس و سازمانده اصلی گروه جنگل بود. رفیقی که حرکت تاریخ ساز "سیاهکل" را در معیت رفقای چون اسکندر صادقی نژاد در جنگل‌های شمال ایران سازمان داد.

مدت کوتاهی قبل از "سیاهکل" و رویدادهای حماسی در جنگل‌های شمال بهترین فرزندان خلق‌های ایران کمونیست‌های فدایی با حمله به چند بانک و مصادره پول‌های موجود در آنها جهت تامین نیازهای مالی مبارزه انقلابی خود و همچنین حمله به کلانتری پنج تبریز به منظور تهیه سلاح به واقع مبارزه مسلحانه را در ایران آغاز کرده بودند. چرا که این کمونیست‌ها بر خلاف تجمعات و گروه‌هایی که بعداً به عنوان "سیاسی کار" معروف شدند به مبارزه "سیاسی - نظامی" اعتقاد داشتند و بر اساس یکی از تزه‌های رفیق امیر پرویز پویان، بر این واقعیت آگاه بودند که در شرایط سلطه دیکتاتوری ماهیتا امپریالیستی در ایران به صرف مخفی کاری نمی‌توان باقی ماند و تشکیلات رزمنده به وجود آورد و رشد کرد. رفیق پویان این رهنمود داهیانه را داده بود که: "برای آن که باقی بمانیم، مجبوریم تعرض کنیم". عملیات نام برده شده در فوق مبین و نمود عملی آن تز داهیانه بودند که البته هنوز به واقع نقش و حکم تدارک برای کارهای انقلابی بزرگتری را داشتند.

در بهمن سال ۱۳۴۹ حمله مسلحانه تعدادی از آگاهترین، با سوادترین و صدیق‌ترین کمونیست‌های ایران به پاسگاه سیاهکل و متعاقب آن بسیج گسترده نیروهای مسلح شاه برای سرکوب انقلابیون و درگیری‌هایی که در جنگل به وجود آمد، همچون انفجار بمبی نه تنها ارکان رژیم شاه را به لرزه در آورد، بلکه کل جامعه را تکان داد. این عملیات در مقطعی صورت گرفت که در حالی که با رشد سیستم سرمایه داری وابسته، فقر و فلاکت در میان کارگران و زحمت‌کشان بیداد می‌کرد، رژیم شاه توانسته بود با اعمال دیکتاتوری خشن و سیطره فضای رعب و وحشت و اختناق در جامعه در سراسر ایران سکون و سکوت قبرستانی حاکم سازد تا آن جا که سلطه گران آمریکایی با رضایت خاطر ایران را تحت حاکمیت رژیم شاه، "جزیره ثبات و امنیت" می‌نامیدند. تحت تاثیر این امر جو عمومی به خصوص در میان بسیاری از روشنفکران این بود که "حرکت مُرد در این وادی خاموش و سیاه". یاس و ناامیدی فضای غالب در جامعه بود و این تصور سلطه داشت که گویا مبارزه بیهوده است و در مقابل رژیم قدرقدرت شاه و اربابان امپریالیستش کاری نمی‌توان کرد. اما غرش مسلسل‌های کمونیست‌های فدایی در جنگل و نبردهای دلیرانه آنها در طی هشت روز با نیروهای مسلح رژیم شاه قلب "خلق خسته" را به تپش واداشت و جوان‌های امید را در دل ستم‌دیدگان کاشت.

سراسر ماه اسفند ۱۳۴۹ و نیمه اول فروردین سال ۱۳۵۰ که روزنامه‌های رژیم خبر سرکوب "مهاجمان سیاهکل" و دستگیری و کشته شدن آنها را می‌دادند، و بعد با قدرت نمایی اعلام کردند که در ۲۶ اسفند همان سال رزمندگان دلیر سیاهکل را به طور دسته جمعی به جوخه اعدام سپردند، توده‌های ستم‌دیده ایران روزهای غمناک و در عین حال پرهیجانی را از سرگذراندند، روزهایی که بیم و امید در هماهنگی با هم بر دل‌های آنان مستولی شده بود. چه روشنفکران مبارز و چه توده‌های آگاه با نگرانی می‌پرسیدند که آیا حرکت "مهاجمان سیاهکل" (یا به واقع، نبرد "رزمندگان دلیر سیاهکل")، تداوم خواهد یافت و یا شکست در جنگل پایان کار آنها بود؟ و می‌پرسیدند که آیا به گونه ای که رژیم تبلیغ می‌کرد، سرکوبگران رژیم شاه با کشتن دو تن از انقلابیون در جنگل و اعدام سیزده تن از آنان در میدان چیتگر تهران توانسته بودند این حرکت نوین امید بخش را در نطفه خفه کنند و لذا باید گفت که همه چیز تمام

شد و دنیا به کام رژیمیان شد؟ تبلیغاتچی‌های شاه این چنین می‌گفتند و می‌کوشیدند طعم تلخ شکست را به مردم بچشانند.

اما واقعیت آن بود که «سیاهکل» تنها اعلام آغاز جنبش مسلحانه برای قطع سلطه امپریالیست‌ها در ایران و سرنگونی رژیم دست‌نشانده آن‌ها بود. جنگل در خون نشسته بود و انقلابیون ظاهراً شکست خورده بودند اما نبردهای حماسی رزمندگان در جنگل برای کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم ایران بشارت‌گر روند انقلابی نوینی در جامعه بود. چرا که هم‌زمان «سیاهکلی‌ها» پیشاپیش برای تداوم راه «سیاهکل» آماده بودند. آنها خود را عهد‌دار وظایفی می‌دانستند که می‌بایست در تداوم «سیاهکل» به اجرا در آیند. کشاندن توده‌ها به صحنه مبارزه، تضعیف دیکتاتوری حاکم، ایجاد شرایط لازم برای متشکل شدن کارگران، تامین رهبری پرولتری بر انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران، تسلیح توده‌ها و تشکیل ارتش خلق جهت نابودی ارتش ضد خلقی حاکم و به طور کلی ایجاد امکانات و شرایط لازم جهت کسب قدرت سیاسی به دست ستم دیدگان با رهبری طبقه کارگر، این‌ها وظایفی بودند که می‌بایست در تداوم «سیاهکل» انجام شوند تا شکست ظاهری سیاهکل به پیروزی راه نوین آغاز شده بینجامد.

اولین نبرد مسلحانه بعد از سیاهکل در ۱۴ فروردین ۱۳۵۰ با حمله یک تیم از کمونیست‌های دلیر و جان‌برکف ایران با فرماندهی رفیق کبیر مسعود احمدزاده به کلانتری قلهک در تهران صورت گرفت. چریک‌های عمل‌کننده در این تیم در کنار رفیق فرمانده عبارت بودند از رفقا خلیل سلماسی نژاد، مناف فلکی، حسن نوروزی و مجید احمد زاده. در طی این حمله رفقا موفق شدند یک قبضه مسلسل یوزی (ساخت اسرائیل) را به نفع انقلاب از نیروهای دشمن مصادره کنند. اما تاثیر عملیات حمله به کلانتری قلهک فراتر از به دست آوردن مسلسلی بود که در خدمت تامین نیازهای عملی انقلابیون قرار داشت. این عملیات به دوست و دشمن نشان داد که راه سیاهکل شکست نخورده است و راه رزمندگان جنگل همچنان ادامه دارد. به این ترتیب سال تاریخی ۱۳۵۰ با عملیات حمله به کلانتری قلهک در تهران توسط «چریک‌های فدایی خلق» آغاز شد.

جدیدت عملیات حمله به کلانتری قلهک در قلب تهران و پیام آن را مقامات امنیتی رژیم پیش از همه درک کردند، به طوریکه درست بعد از این عملیات یک مقام امنیتی به نام پرویز ثابتی (رئیس دایره سوم ساواک) در تلویزیون ظاهر شد و با رجزخوانی در مورد گویا قدرقدرتی رژیم و قدرت ساواک در سرکوب انقلابیون مسلح تلاش نمود که از تاثیر این عملیات بر روی مردم بکاهد. آن‌ها در ۱۷ فروردین نام پنج چریک فدایی خلق همراه با عکس آنها را به عنوان «فراریان حادثه سیاهکل» در مطبوعات خود چاپ کردند. اما بعد از آن رجزخوانی‌ها و قدرت‌نمایی‌های ساواک و چند روز بعد از عملیات حمله به کلانتری قلهک، چریک‌ها مجازات رئیس دادرسی ارتش سرلشکر فرسیو صادر کننده حکم اعدام ۱۳ تن از رزمندگان جنگل را در دستور کار خود قرار دادند. این رزمندگان فدایی، در روز ۱۸ فروردین با شلیک گلوله‌هایی که آلباژش عشق به رهایی خلق‌های تحت ستم ایران با خشم فروخته‌شان بود بر زندگی آن مزدور حکومتی پایان داده و او را به سزای اعمال ضد خلقی خود رساندند.

فرماندهی عملیات مجازات رئیس دادرسی ارتش، سرلشکر فرسیو را رفیق کارگر، اسکندر صادقی نژاد که از قابلیت‌های نظامی بالایی برخوردار بود به عهده داشت. او این عملیات بسیار تاثیر گذار را همراه با رفقا رحمت پیرو نذیری، صفاری آشتیانی، منوچهر بهایی پور، و حمید اشرف به اجرا در آورد.

با عملیات اعدام انقلابی فرسیو بار دیگر ضعف رژیم در مقابل قدرت نیروهای انقلابی آشکار شد. در آن روزگار به دلایل سیاسی - تاریخی چنین تصویری بر جامعه حاکم بود که گویا هیچ نیرویی یارای مقابله با رژیم شاه و ساواک رعب‌آورش را ندارد. در چنین اوضاعی حضور جوانانی در صحنه مبارزه که با شجاعت به چنان عملیات متهورانه علیه نیروهای سرکوب رژیم دست می‌زدند در حالی که تحیر توام با تحسین روشنفکران مبارز و توده‌های تحت ستم را بر می‌انگیخت باعث رعب و وحشت در میان دست‌اندرکاران رژیم می‌شد. مرتجعین در حرکت‌های انقلابی چریک‌ها آهنگ مرگ خویش را می‌شنیدند و با دست‌پاچگی دست به اعمال نسنجیده می‌زدند. از جمله آنها در ۲۰ فروردین مباردت به چاپ نام و عکس تعداد دیگری از رفقا نمودند و در مجموع برای دستگیری ۹ تن از چریک‌ها از مردم استمداد طلبیده و به هر کس که ردی از آنها به پلیس بدهد وعده صد هزار تومان (پولی هنگفت در آن زمان) را دادند. اما چاپ و نام

عکس رفقا اتفاقاً به مردم ثابت می‌کرد که بر خلاف ادعای رژیم مبارزه مسلحانه انقلابی ای که نوید آن با سیاهکل در جامعه اعلام شد هنوز ادامه دارد.

درست بعد از انجام عملیات اعدام فرسیو و اعلام آن در روزنامه‌های رژیم بود که دانشجویان در دانشگاه تهران دست به تظاهرات زده و با فریاد "فرسیو مرگت مبارک"، پشتیبانی خود از چریک‌های فدایی خلق را اعلام کردند. پیش از این عملیات نوشته‌های پر محتوا و گران‌قدر رفقا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده که معرف راه نوین برای دستیابی طبقه کارگر به رهایی و پیروزی مبارزات توده‌های تحت ستم ایران بود در محدوده ای در میان روشنفکران مبارز پخش شده بود و دانشجویان کم و بیش می‌دانستند که در پشت چنان عملیاتی چه تئوری انقلابی ای نهفته است. در پرتو چنین حرکت‌های مبارزاتی، جو سیاسی در جامعه به نفع نیروهای انقلابی در حال تغییر بود و ستمدیدگان احساس می‌کردند که در جامعه تحت ظلم و ستم و اختناق و سلطه دیکتاتوری رژیم شاه، تاریخی در حال ساخته شدن است. با تداوم مبارزه چریک‌ها، بیمی که دشمن سعی داشت با تبلیغات دروغینش بر دل‌های مردم مستولی سازد به تدریج زایل شده و جای خود را به امیدی می‌داد که بر تن و جان آنها می‌نشست، امید به جاری شدن رود پُرخروش و دل انگیز مبارزه علیه رژیم شاه و اربابان امپریالیستش.

روز ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۰، روز تاریخی دیگری در جنبش کمونیستی ایران بود. در این روز رفیق اسکندر صادقی نژاد در رهبری یک تیم چریکی همراه با رفقای گرانقدر امیر پرویز پویان، حمید توکلی، سعید آریان، احمد زبیرم و رحمت پیروندیری بانک ملی شعبه آیزنهاور در تهران را به تسخیر خود در آوردند. در جریان این عملیات، چریک‌های فدایی خلق نه تنها موفق به مصادره حدود شش صد هزار تومان موجودی آن بانک شدند، بلکه با توجه به سخنرانی قاطع و پر شور رفیق پویان به عنوان مسئول سیاسی تیم چریکی و پخش اعلامیه‌های چریک‌های فدایی خلق در میان مشتریان بانک صحنه مبارزاتی پرشکوه و معنی داری که تا آن روز بی سابقه بود در جریان عملیات نظامی خود به وجود آوردند. در شرایط آن روز جامعه ایران هر حرکت مبارزاتی که از طرف چریک‌ها صورت می‌گرفت حتی اگر این حرکت منجر به شهادت یا دستگیری رفیقی می‌شد، برای توده‌ها به منزله تداوم مبارزه مسلحانه علیه دشمنانشان بود. چنین بود که شهادت رزمندگان مسلح در نبرد خونین با دشمنان مردم به راستی زندگی‌زا بود و خون آن شهدا گویی در رگان توده‌های مبارز و پیشروان جنبش جاری گشته و انرژی مبارزاتی عظیمی به آنان می‌داد. از جمله آن شهدا که با نبردهای تا پای جان خود با دشمن، غوغایی در ایران بر پا نموده و جان و روح تازه ای در کالبد "خلق خسته" ایران دمیدند، شهدای سوم خرداد ۱۳۵۰ چریک‌های فدایی خلق بودند.

در سوم خرداد سال ۱۳۵۰ دو نبرد جانانه چریک‌های فدایی خلق با دشمنان در تهران و تقریباً همزمان با هم، "بسان باران که با دریا" سخن می‌گوید، دریای خلق را به خروش آوردند. در این روز توده‌های مردم ناباورانه از مبارزه مسلحانه جوانانی با خبر شدند که بی هیچ ترسی از نیروهای مسلح رژیم که حضورشان در همه جا موجب رعب و وحشت مردم بود، با رشادت تمام در مقابل آنان ایستاده و به درگیری مسلحانه با آنها پرداختند. از یک طرف رفقا امیر پرویز پویان و رحمت پیروندیری در حالی که خانه تیمی‌شان توسط مزدوران مسلح شاه به محاصره نظامی در آمده بود، با مقاومت مسلحانه متهورانه خود عجز نیروهای رژیم شاه برای دستگیری زنده دو چریک مسلح را در مقابل مردم ایران به نمایش گذاشته و پایه گذار سنت انقلابی نوین در جامعه تحت سلطه دیکتاتوری ایران شدند، و از طرف دیگر رفیق اسکندر صادقی نژاد در مقابل خانه تازه اجاره شده‌شان در خیابان طاووسی تهران به چنان نبرد شجاعانه و قابل تحسینی با نیروهای مسلح مزدور پرداخت که دو چریک کمونیست جان بر کف دیگر رفقا احمد زبیرم و عباس جمشیدی رودباری توانستند در پرتو آتش سلاح او بگریزند و دشمن را از دستگیری خود ناکام سازند. در این نبرد قهرمانانه تیر دشمن بر قلب رفیق اسکندر نشست. روزی نامه‌های رژیم با شادی از کشته شدن یک چریک فدایی خلق دیگر خبر دادند. اما پخش این خبر مقاومت مسلحانه بی باکانه رفیق اسکندر صادقی نژاد و رفقاییش در مقابل مزدوران رژیم شاه را به مردم اعلام نمود؛ مقاومت مسلحانه ای که در شکستن فضای ترس و وحشت حاکم بر جامعه از رژیم شاه و نیروهای مسلحش نقش انکار ناپذیری ایفا نمود. رفیق کارگر، اسکندر صادقی نژاد و چریک‌های فدایی خلق دیگر این گونه "خون رگان خود را قطره قطره نثار کردند، تا خلق با دو چشم خویش ببینند که خورشیدشان کجاست."

